دینوک
فروشگاه تخصّصی کتب دینی

سرشناسه: کرباسچیان، محمّدحسین، ۱۳۲۹-، مصاحبه‌شونده
عنوان و نام پدیدآور: همیشه همان: گفت‌وگو با محمّدحسین کرباسچیان مدیر دبیرستان علوی / گفت‌وگوکنندگان محمّد ضیایی‌مؤیّد، محمّد هنرمندی؛ ویرایش سیّد علی رضوی، محمّد هنرمندی، محمّد روحانی.
مشخّصات نشر: تهران: نشر بهشت، ۱۳۹۸.
مشخّصات ظاهری: ۳۱۶ ص.: مصوّر؛ ۱۴٫۵×۲۱٫۵ سم.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۸۷-۶۰-۸
وضعیّت فهرست‌نویسی: فیپا
عنوان دیگر: گفت‌وگو با محمّدحسین کرباسچیان مدیر دبیرستان علوی.
موضوع: کرباسچیان، محمّدحسین، ۱۳۲۹- -- مصاحبه‌ها
موضوع: مدیران مدارس -- ایران -- تهران-- مصاحبه‌ها
موضوع: School principals -- Iran -- Tehran-- Interviews
شناسه افزوده: ضیایی‌مؤیّد، محمّد، ۱۳۶۲-، مصاحبه‌گر
شناسه افزوده: هنرمندی، محمّد، ۱۳۶۳-، مصاحبه‌گر
شناسه افزوده: مؤسّسه فرهنگی علوی. دبیرستان علوی
رده‌بندی کنگره: LB ۲۸۳۱ / ۹۲۶
رده‌بندی دیویی: ۳۷۱ / ۲۰۰۹۵۵
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۶۰۸۷۷۲۹

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

عنوان: همیشه همان: گفت‌وگو با محمّدحسین کرباسچیان، مدیر دبیرستان علوی
گفت‌وگوکنندگان: محمّد ضیائی‌مؤیّد، محمّد هنرمندی
تدوین: محمّد هنرمندی، محمّد ضیائی‌مؤیّد
تهیّه: مؤسّسه‌ی مطالعات تعالی نسل (متن)
ویرایش: سیّد علی رضوی، محمّد هنرمندی، محمّد روحانی
طرح جلد: نوید اسدی
صفحه‌آرا: محمّد روحانی
ناشر: نشر بهشت
تاریخ انتشار: چاپ اوّل، تابستان ۱۳۹۹
شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

مؤسّسه‌ی متن
تلفن: ۲۲۲۲۶۱۵۰- ۲۲۲۵۸۱۵۴
Website: www.mmtn.ir Email: info@mmtn.ir

همپیشان

گفت‌وگو با محمّدحسین کرباسچیان

مدیر دبیرستان علوی

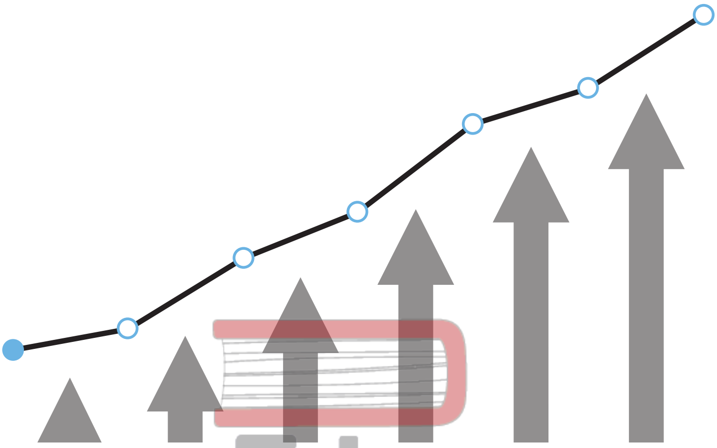

باید تلاش کنیم مسائل مذهبی را صرف نظر از ظواهر، در ذهن
بچّه‌ها جا بیندازیم و دست آن‌ها را در دست مرجعیّت بگذاریم...
تا در اعتقادات و احکام لطمه نبینند. جایی که این ارتباط سست
شود، حتماً ما شکست خواهیم خورد.

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

ردیف بالا، ایستاده، آقای: محمّدرضا اویسی.
ردیف وسط، ایستاده از راست، آقایان: محمّدحسین کرباسچیان، ناصر کاظمی‌بهراد، سیّد محمّد بنی‌هاشمی، علی‌نقی جعفرزاده، محمّد جهرمی‌زاده، محمود شریف.
ردیف پایین، نشسته از راست، آقایان: علی‌رضا رحیمیان، مرحوم حاج شیخ علی‌اصغر کرباسچیان (علّامه)، شادروان محمّدرضا خسروی.

نوشتار حاضر، حاصل شش جلسه گفت‌وگوی مدیریّت‌محور با آقای محمّدحسین کرباسچیان، مدیر مقطع متوسّطه‌ی دوم مؤسّسه‌ی فرهنگی علوی است.

این مجتمع در سال ۱۳۳۵، به همّت مرحوم علامه علی اصغر کرباسچیان، مرحوم رضا روزبه و با کمک عدّه‌ای از علاقه‌مندان به گسترش فضاهای تعلیم و تربیت اسلامی بنا گذاشته شد...

فهرست

سخن متن ۱۰

پیش‌گفتار ۱۲

مقدّمه ۱۶

سال‌شمار زندگی ۲۲

۱ • مدیر در یک نگاه ۲۵

۲ • دوران مدیریّت دکتر خسروی ۵۵

۳ • مدیر و نیروی انسانی ۸۷

۴ • مدیر، دانش‌آموزان، فارغ‌التّحصیلان و والدین ۱۴۵

۵ • مدیر، مدیریّت و ارتقای مدرسه ۱۶۷

۶ • مدیر و تربیت دینی ۲۰۳

۷ • پیوست ۱: نگاهی به ساختار و عملکرد دبیرستان علوی ۲۳۹

۸ • پیوست ۲: تصاویر ۲۸۳

۹ • فهرست تفصیلی ۲۹۹

دینوک
فروشگاه تخصصی کتاب دینی

سخن متن

در فرهنگ اصیل ما، وظیفه‌ی مهمّ تربیت نسل بر عهده‌ی خانواده بوده است و همواره پدران و مادران متعهّد از خداوند می‌خواسته‌اند که در تربیت نسلی سالم و متدیّن و بااخلاق، مددکارشان باشد.

وقتی مدرسه به عنوان یک‌پدیده‌ی جدید وارداتی به فرهنگ پا گذاشت، کارکرد خانواده در تربیت نسل دچار اختلال شد و در این‌چالش اجتماعی و فرهنگی، رویکردهای متفاوتی در مواجهه با پدیده‌ی نوین مدرسه شکل گرفت: گروهی به مخالفت با آن برخاستند و چنین تشخیص دادند که این‌نهاد جدید دنیای پُرزَرق آبادی را به نسل جدید نشان می‌دهد؛ امّا گوهر ایمان را از کف آنان خواهد ربود. عدّه‌ای آن را به عنوان واقعیّتی از دنیای جدید پذیرفتند و تسلیم تأثیرات و پیامدهای آن شدند. جمعی نیز در تلاش برای تطبیق دادن این‌پدیده با فرهنگ بومی، موفّق نبودند و چون نتوانستند مدرسه را دل‌نشینِ فرهنگ دینی مردم کنند، گاه‌گاهی... خاکستر آتش تحریک عواطف دینیِ آنان، دامنشان را آلود.

در این‌میان، روشن‌بینانِ اهل عملی نیز بودند که در عین برخورد ایجابی با پدیده‌ی مدرسه، با ورود به این‌حوزه‌ی جدید و شناسایی فرایندهای آن، تلاش کردند که آرمان‌های بلند دینی خود را به استانداردهای ملموس اداره و راهبری مدرسه ترجمه کنند و در این‌مسیر، بر مرزداری و مرزبانی از حدود دین و شرع پای فشردند؛ چنان‌که باعث جلب اعتماد و مشارکت مروّجان دین و دین‌داران شدند.

حاصل آن‌که در این‌رویکرد جدید، دانش‌آموخته‌ی مدرسه، فرنگی‌مآب نشده بود تا برای بازگرداندنش به فرهنگ اصیل، به متقاعد کردنش و نشان دادن محاسن فرهنگ خویش نیاز باشد؛ بلکه محصول طبیعی یک‌نظام پیچیده‌ی تربیتی و فرهنگی بود که در عین یادگیری علوم جدید و کسب موفّقیّت‌های تحصیلی، متدیّن بار آمده بود. چنین شد که مدارس نوین اسلامی در تربیت نسلی سالم و متدیّن و متخلّق، برای رسیدن به همان‌اهدف بلند دینی، از ابزارهایی بهره بردند که تمدّن جدید در اختیارشان گذاشته بود.

مرحوم استاد حاج شیخ علی‌اصغر کرباسچیان که به علّامه شهرت یافته بود، از رادمردان بزرگی است که در میدان مدرسه‌داری، مبانی تربیت دینی و اخلاقی را به

دیبوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

صورت عملی و کاربردی پیاده کرد و با تأسیس و اداره‌ی مدرسه از سال ۱۳۳۵ ش، یکی از الگوهای مدرسه‌داری دینی را تحقّق بخشید.

این الگوی مدرسه‌داری -که اینک قریب به شش دهه تجربه‌ی زنده و رشدیابنده را پشتوانه‌ی خود دارد- برای امروز ما و فردای فرزندانمان، سرمایه‌ای بی‌مثال فراهم آورده است.

نگاشتن تجربه‌هایی که سینه به سینه منتقل و در هر مرحله از انتقال، به نیّت‌های صادق و در دل‌های پاک شست‌وشو شده است، به یافتن دانش زلالی از مدرسه‌داری منجر می‌گردد که برای همه‌ی کسانی که دل در گروِ تربیت نسلی متعهّد و مسئول دارند، توشه‌ی راه می‌تواند بود.

مؤسّسه‌ی مطالعات تعالی نسل (متن) - با شناخت از عظمت باری که بر دوش گرفته است- به اجرایی ساختن این مهم همّت گماشته است تا با کمک و هم‌راهی پیش‌کسوتان، استادان و مدیران این مدارس، تجارب گذشته‌ی آنان را مکتوب و مستند و قابل عرضه سازد.

این تجربیّات نسخه‌های قابل توصیه برای اجرا در هر زمان و مکانی نیستند؛ بلکه گوهرهای درخشانی‌اند که راهِ پاخورده و طی‌شده را روشن می‌کنند و قطعاً با نقد و نظر خِبرگان و آگاهان، به گونه‌ی شُفته‌تر و درخشنده‌تری... برای روشن کردن مسیر آینده‌ی تعلیم و تربیت به کار خواهند آمد.

متن برای به مقصد رساندن این وظیفه‌ی سترگ، به ذیل عنایات خاندانی توسّل جسته است که گنجینه‌داران علم‌اند و افق‌نشینان حلم.

مؤسسه مطالعات تعالی نسل

پیش‌گفتار

معمولاً یادگیری در داخل کلاس‌های مدرسه اتّفاق می‌افتد و از قضا، مدیر مدرسه -با این‌که بیش‌ترین وقت خود را خارج از کلاس‌ها می‌گذرانَد- با انتخاب افراد، طرّاحی مناسبت‌ها، برنامه‌ریزی‌ها، هدایت عمومی جوّ مدرسه، معلّمی کردن نسبت به کار معلّمان مدرسه و... ، بیش‌ترین تأثیر را بر یادگیری و تربیت دانش‌آموزان دارد.

رفت‌وآمد دانش‌آموزان و معلّمان به کلاس درس، بر خلاف دقّت نظرها و جزئیّات مورد تأکید و پی‌گیری مدیر، قابل رؤیت است؛ ولی در نهایت، نتیجه و پیامد کار مدیر است که پس از مدّتی، داوری‌پذیر می‌شود. مدیر است که بر کیفیّت معلّمی‌کردن در مدرسه نظارت می‌کند و موقعیّت مناسب را برای بهبود آن فراهم می‌سازد و اوست که هدف و مسیر پیشرفت را برای شئون مختلف مدرسه تعریف می‌کند و میزان نزدیک‌شدن به آن اهداف را می‌سنجد. مدیریّت منابع و امکانات مدرسه و این‌که با چه اولَویّتی، به چه کارهایی اختصاص یابد، با مدیر است و بالأخره، هموست که ارتباط یک مدرسه‌ی زنده و پویا را با محیط اطراف خود تنظیم می‌کند.

کتاب‌های **مدیران** تجربه‌های ارزشمند مدیران مدارس نوین اسلامی را به‌صورت بخشی از **تجربه‌نگاری مدارس اسلامی** به رشته‌ی تحریر درآورده است تا این میراث، قابلیّت انتقال و رشد و اصلاح و تکمیل داشته باشد.

مراحل زیر در تدوین این مجموعه، طی شده است:

۱. مدیران مدارسی که در زمان حیات مرحوم علّامه کرباسچیان، با آن استاد فقید داد و ستد تجربی و مشورتی داشتند، مقدّم شمرده شدند و مقرّر شد شیوه‌ی مدیریّت آن‌ها در خلال گفت‌وگو و مصاحبه، تشریح و تبیین شود.
۲. در گروه تجربه‌نگاری مؤسّسه‌ی متن، محتوا و ساختار گفت‌وگوها طرّاحی شد و مجموعه‌ی سؤالاتی که ابعاد مختلف مدیریّت مدرسه را مورد کاوِش قرار می‌دهد، فراهم گردید.
۳. با هماهنگی مدیران، طیّ چند نشست در حول و حوش مجموعه‌ی سؤالات تهیّه‌شده، جلسات گفت‌وگو برگزار شد.

۴. پس از پیاده‌سازی مصاحبه، متن ویرایش شد و با وجود احترام به تمام افراد یادشده در متن، برای همگی افعال مفرد به‌کاربرده شد.
۵. در موارد نیاز، با نشست‌های تکمیلی، نقایص رفع شد و متن گفت‌وگو با تأیید نهایی مصاحبه‌شونده، آماده‌ی نشر گردید.

در این‌کتاب بنا به اقتضای گفت‌وگو (۶ جلسه)، شاید به برنامه‌های مختلف مجتمع فرهنگی علوی پرداخته شده باشد؛ امّا نوشتار پیش رو در اصل کتابی است که تجارب مدیر مدرسه را می‌کاود و پرداختن به ابعاد مختلف مدرسه و معرّفی برنامه‌های متنوّع آن، مجال دیگری می‌طلبد.

محورهایی که سعی شد در ضمن این نشست‌ها به آن‌ها پرداخته شود، به قرار زیر است:

- الف) نمای کلّی زندگی‌نامه و جزئیّات مرتبط تا پیش از شروع به کار در مدرسه
- ب) سال‌های کاری پیش از مدیریّت
  - ب - ۱) شروع کار در مدرسه
  - ب - ۲) وضعیّت مدیریّت در آن‌سال‌ها
- ج) سال‌های مدیریّت
  - ج - ۱) تاریخچه‌ی ورود به عرصه‌ی مدیریّت
  - ج - ۲) جذب و انتخاب نیروی انسانی
  - ج - ۳) آماده‌سازی، آموزش، حفظ، ارتقا، ارزیابی و حذف نیروی انسانی
  - ج - ۴) تصمیم‌های راهبردی مالی و اداری مدرسه
  - ج - ۵) ارتباط مدیر با دانش‌آموزان، فارغ‌التّحصیلان، خانواده‌ها و جامعه
  - ج - ۶) تاریخچه‌ی تحوّلات مهم در مدرسه‌ی موضوع گفت‌وگو (به‌ویژه در دوره‌ی مدیریّت مصاحبه‌شونده)
- د) تربیت دینی در مدرسه
  - د - ۱) نقش مدیر در تربیت دینی مدرسه‌ای

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

د - ۲) تحوّلات و تجربه‌های عمده‌ی مدرسه در تربیت دینی

د - ۳) آسیب‌ها و نگرانی‌ها و ملاحظات تربیت دینی

پس از پایان یافتن مصاحبه و تنظیم آن، مطّلع شدیم که خانم دکتر شهین ایروانی، استاد دانشگاه تهران در رشته‌ی «تاریخ و فلسفه‌ی تعلیم و تربیت»، برای درس «سمینار آشنایی با مسائل آموزش‌وپرورش ایران»، از آقای محمّدحسین کرباسچیان دعوت کرده تا در این‌کلاس حاضر شود و به سؤالات او و دیگر دانشجویان پاسخ دهد. مناسب دیدیم که متن این پرسش و پاسخ‌ها نیز به کتاب افزوده شود که در قالب پیوست، در انتهای کتاب آمده است.

متن ویرایش‌شده‌ی پیش رو، نهایتاً در پنج‌فصل با عناوین «مدیر در یک‌نگاه»، «مدیر و نیروی انسانی»، «مدیر، دانش‌آموزان، فارغ‌التّحصیلان و والدین»، «مدیر، مدیریّت و ارتقای مدرسه» و «مدیر و تربیت دینی» و نیز دو پیوست، یکی با عنوان «نگاهی به ساختار و عملکرد دبیرستان علوی» و دیگری پیوست تصاویر تنظیم شده است.

در ضمن، احادیثی که در کتاب به آن‌ها اشاره شده، با استفاده از نرم‌افزار «جامع الأحادیث نور ۳٫۵» محصول مرکز تحقیقات کامپیوتری علوی اسلامی (نور) مدرک‌یابی شده است. از این‌رو، در پاورقی تنها به نشانی حدیث بسنده شده و اطّلاعات کتاب‌شناختی ذکر نشده است.

جا دارد از همه‌ی عزیزانی که در تهیّه و آماده‌سازی این مجموعه به‌نحوی مشارکت داشته‌اند و نامشان در شناس‌نامه‌ی اثر نیامده، تشکّر شود؛ جناب آقایان (به ترتیب الفبا):

- سیّد عبدالحمید ابطحی؛
- محمّدرضا اویسی؛
- مجتبی خالقی‌نژاد؛
- محمدعلی خالقی‌نژاد؛

دیبوک

- سیّد علی‌نقی خسروی حسینی؛
- عبدالرّضا سبحانی؛
- محسن صنایع‌پسند؛
- مهدی علی‌تقوی؛
- مهدی قاسمی؛
- محمّدعلی کرباسچیان؛
- محمّدحسین معینی؛
- وحید مهران؛
- محمّد نوبختی؛
- امیرحسین ورشوچی؛

... و دیگر عزیزانی که ما را یاری کردند.

دینوک
فروشگاه تخصّصی کتب دینی

مقدّمه

از معیارهای اَصالت علم و دانش هرجامعه، درون‌زاییِ آن است؛ به این‌معنی که علم و فناوریِ آموخته‌شده و به‌کاربسته در جامعه، با این‌عیار سنجیده می‌شود که: آیا محصول سؤال و تفکّر مردم و دانایان همان‌جامعه است یا سؤال و جواب از جای دیگری آمده است؟ گاه جامعه‌ای به سؤالی برانگیخته می‌شود، می‌اندیشد و بالأخره... با اندیشه‌ورزی، به پاسخ و کشف می‌رسد. بعد، آن‌یافته صورت علمی پیدا می‌کند، در مدارس و دانشگاه‌ها در فرایند یاددهی و یادگیری قرار می‌گیرد و بالأخره... در منابع علمی ترویج می‌شود. گاه جامعه‌ای نه سؤال دارد و نه جواب! منتظر است تا سؤال و جواب از جای دیگر برسد!

دیری است که بعضی جوامع از این‌ذهن‌انگیزی و سؤال و جواب بازمانده‌اند و به پخته‌خواریِ علم دیگران و عمدتاً مغرب‌زمین عادت کرده‌اند. در این‌قاعده، استثناهایی نیز رخ داده که چون شمعی در تاریکی و تک‌درختی در کویر برآمده و موجب طراوت و امید شده‌اند؛ یعنی در همان‌جوامع، عدّه‌ای به محیط پیرامونی خود حسّاس شده و با طرح سؤالاتی، در پی یافتن پاسخ آن برآمده‌اند. دانش تعلیم و تربیت نیز در این‌قاعده و استثنا قرار دارد. هم شواهدی از پخته‌خواری در آن می‌توان دید و هم برانگیختگی و اندیشه‌ورزی در پاسخ به سؤال‌هایی درباره‌ی تربیت نسل و هم تلاش‌های تحسین‌برانگیزی برای یافتن پاسخ و عمل به یافته‌های آن.

مهاجران و مسافرانی که در سده‌ی سیزدهم هجری، مدارس نوین برخاسته از تحوّلات رُنسانس و انقلاب صنعتی اروپا را دیدند، تردید نکردند که مدارس جدید باید جای‌گزین مکتب‌خانه‌های قدیم شود و کودکان و نوجوانان در این‌گونه مدارس تربیت شوند. از آن‌پس، ترجمه‌ی کتاب‌ها و اقتباس از مبانی و روش‌های آن‌مدارس آغاز شد و تا کنون، استمرار یافته است. تألیف کتاب‌های درسی، سازمان‌دهی نظام تربیت‌معلّم، تأسیس دانشکده‌های علوم تربیتی و سایرنهادها و شئون تعلیم و تربیت، تحت تأثیر این‌اقتباس شکل گرفت و هنوز ادامه دارد.

در این‌میان، افراد و گروه‌های محدودی با ایمان و اعتماد به سرمایه‌های فرهنگ

خودی، نگاه بیرونی و تقلیدیِ صِرف را وانهادند؛ درباره‌ی مسائل کودکان و مدرسه، به تفکّر در ارزش‌ها و تجربه‌های زیسته‌ی فردی و اجتماعی خود پرداختند و برای مشکلات جاری راه‌حلّی متمایز از راه‌حل‌های وارداتی اندیشیدند.

مرحوم علّامه حاج شیخ علی‌اصغر کرباسچیان و مرحوم استاد رضا روزبه از جمله چراغ‌های روشنی‌بخش و درختان سایه‌گستر در شکل‌دادن دانش تعلیم و تربیت بومی‌اند که بیش از شصت‌سال پیش، به این‌پرسش و پاسخ برانگیخته شدند. ایشان در سال‌های استبداد و دین‌ستیزی رژیم پهلوی و پس از کودتای ۲۸ مرداد، در سال ۱۳۳۵، مدرسه‌ی علوی را تأسیس و مسیر اندیشه‌ورزی درباره‌ی تعلیم و تربیت بومی و متعهّد را در عمل هموار ساختند. این‌مدرسه که **همیشه همان** زایش و رویش تدریجی و آرام را داشته است، از سرمایه‌های بومی و قابل اتّکا برای دانش تعلیم و تربیت کشور به‌شمار می‌رود و شواهد و نشانه‌های فراوانی از بهره‌مندی نقّادانه از نظریّه‌های پیشرفته‌ی تعلیم و تربیت در عملکرد این‌مدرسه دیده می‌شود. بی‌تردید، تاریخ مدرسه‌ی علوی یکی از منابع معتبر در تولید دانش تعلیم و تربیت بومی و اصیل در جامعه‌ی ماست که مستندسازی و بازخوانی آن تا کنون به تأخیر افتاده و جامعه‌ی تعلیم و تربیت کشور را مغبون کرده است.

دیبوک
فروشگاه تخصصی کتاب دینی

منظور از مستندسازی تجربه‌ها تبدیل دانش ضمنی و پنهانِ مدرسه به دانش صریح و آشکار است. دانش ضمنی همان‌گونه که از نامش پیداست، پنهان و مستور است و آن را باید در لابه‌لای خاطرات و رویدادها جست‌وجو کرد و زمانی قابل تبدیل به دانش صریح است که خاطرات و تجربه‌های گوناگون از افراد مختلف ذخیره‌سازی و منتشرشده باشد. امروز، مدرسه‌ی علوی را تربیت‌شدگان نسلِ بنیان‌گذاران آن، با میراث یک‌فرهنگ مدرسه‌داری و با استحکام و جدّیّت اداره می‌کنند؛ امّا این‌فرهنگ، مکتوب نیست و بیش‌ترِ آن سینه به سینه منتقل شده است. بدون تردید، هنوز نانوشته‌ها و ناگفته‌های فراوانی در میان نسل اوّل و دوم مدرسه‌ی علوی وجود دارد که خطر پیری و فراموشی، آن‌ها را تهدید می‌کند و باید هرچه سریع‌تر آن‌ها را دریافت!

کتاب حاضر حاصل شش جلسه مصاحبه (بهار ۱۳۹۳) با جناب آقای محمّدحسین کرباسچیان، مدیر مقطع متوسّطه‌ی دوم علوی است که در محیط خانواده، تحت تربیت مرحوم علّامه بوده است. او دوره‌ی دانش آموزی و معلّمی خود را نیز در این‌مدرسه گذرانده و تجربه‌های منحصر به فردی از زوایای دقیق و باارزش این‌میراث گران‌بها را رمزگشایی کرده است.

محمّدحسین کرباسچیان از فارغ‌التّحصیلان دوره‌ی ششم مدرسه‌ی علوی است که پس از فارغ‌التّحصیلی از دبیرستان (سال ۱۳۴۶)، دوره‌ی کارشناسی مهندسی شیمی را در دانشگاه شیراز گذراند و در حین سربازی، در مقطع راهنمایی مدرسه‌ی علوی نیز مشغول به‌کار شد. پس از سربازی، به تدریس در دبیرستان مشغول گشت و به درخواست پدر، مرحوم علّامه کرباسچیان، خدمت فرهنگی و تربیتی خویش را در این‌مدرسه تا کنون ادامه داده است. آقای کرباسچیان مدّت ۲۹ سال زیر نظر آقای دکتر محمّدرضا خسروی، مدیر پیشین دبیرستان علوی، مدیریّت داخلی مدرسه را انجام می‌داد و پس از فوت ایشان در سال ۱۳۸۱، به‌طور رسمی مدیریّت دبیرستان علوی را بر عهده گرفت.

در این‌گفت‌وگو -که با شواهد عینی و تجربه‌شده‌ی یک‌مدیر باسابقه‌ی نظام مدیریّت مدرسه‌ی علوی بازنمایی شده- به شاخص‌ها و مؤلّفه‌هایی اشاره می‌شود که برای خواننده، به‌ویژه مدیران مدارس و معلّمان، قابل الگوبرداری و پیاده‌سازی است. یکی از این‌شاخص‌ها تربیت مدیران فردا و توجّه به ثَبات مدیران و معلّمان در مدرسه است:

مرحوم حاج ابوالفضل کُرداحمدی -که عضو هیئت‌مدیره بود- گاهی‌اوقات به آقای علّامه می‌گفت: شما باید۵۰٪ بمیرید! بعد توضیح می‌داد که از امروز، فرض کن شما نیستی و اگر نباشی، چه اتّفاقی می‌افتد. حالا فرض کن ۵۰٪ نیستی؛ بگذار افراد زیر دست خودشان تصمیم بگیرند... اگر افراد بالادستی مدرسه بتوانند به فرمایش آقای کرداحمدی، ۵۰٪ بمیرند و آرام‌آرام کنار بکشند

و جا را برای جوان‌ها باز کنند -در حین این‌که در مدرسه‌اند و مدرسه از تجربه‌ی آن‌ها استفاده می‌کند و ندانم‌کاری پیش نمی‌آید- نیروهای جوان رشد می‌کنند و کار را یاد می‌گیرند. خوب است که شیوه‌ی جای‌گزینی یا استخلاف در زمان حیات هر معلّم یا مدیر اجرا شود و آرام‌آرام... یک‌معلّم یا مدیر دیگر را بیاورند و با او کار کنند. خودِ کارکردن زیر نظر یک‌مدیر باتجربه، آموزش بسیار پربها و ارزنده‌ای است که هیچ‌کجا هم مکتوب نشده است. (ر.ک: ۶۹-۷۰)
آقای دکتر خسروی مقیّد بود که دخالت مستقیم نکند. گاهی اوقات می‌گوییم: بگذاریم بچّه راه برود... زمین هم می‌خورد؛ امّا یاد می‌گیرد. یک‌زمان هم لب پشت‌بامی که نرده هم ندارد، بچّه راه می‌رود! در این‌گونه موارد، تذکّر می‌داد. مشی‌شان این بود. در زمین صاف، دست را رها می‌کرد؛ ولی جایی که لب بام بود، یا از قبل پرهیز می‌داد که آن‌جا خطرناک است یا اگر تصمیمی گرفته بودیم، می‌گفت: آقا! این‌کار را دوباره در شورا بررسی کنید و از همه‌ی جهات بسنجید... مرحوم دکتر می‌گذاشت آدم راه برود و تجربه کند. حتّی گاهی اوقات می‌گفت: ای کاش این‌گونه نکرده بودید! ولی حالا که تصمیم گرفتید، انجام بدهید؛ یعنی نظرش را می‌گفت؛ مگر مواردی که حاد بود و واقعاً آدم احساس می‌کرد به کیان مدرسه لطمه می‌خورد. در این‌گونه موارد، می‌گفت: این‌کار را نکنید! (ر.ک: ۷۴-۷۵)
متوسّط عمر کاری معلّمان مدرسه‌ی ما را نگاه کنید؛ مثلاً آقای احسانی ۳۰ سال، آقای مرادی ۳۰ سال، آقای اویسی، آقای خالقی و... عموماً در سومین‌دهه‌ی هم‌کاری با مدرسه‌اند. بعضی از مدارس می‌گویند ما شبیه پایانه‌ی اتوبوس هستیم! امسال معلّم می‌آید و سال بعد می‌رود. در این‌صورت، دانش‌آموز سردرگم می‌شود و یک‌روال تربیتی دستش نمی‌آید؛ ولی مدرسه‌ای که معلّمانش با سابقه‌ی ۱۵ سال به بالا کار می‌کنند، روال تربیتی و پختگی بیش‌تری دارد. بنابراین، به نظر می‌رسد در انتخاب اولیّه‌ی معلّم، باید بیش‌تر دقّت کرد و پس از انتخاب، دیگر نباید به‌راحتی او را از دست داد... یکی از نکات مهمّی که در مدرسه‌ی علوی رعایت شده است، ثَبات مدیریّت است.

در طول بیش از ۵۵ سال، مدرسه فقط سه‌مدیر عوض کرده است؛ آقای روزبه هجده‌سال مدیریّت کرد؛ بعد آقای دکتر خسروی بیست‌ونه سال و الآن هم، بنده. در بعضی از مدارس، سالی یک یا دومدیر عوض می‌کنند. اصلاً مدیر نمی‌تواند حتّی مشکلات فیزیکی را بفهمد؛ چه برسد به کادر و دانش‌آموزان! مدرسه‌ای که ۲۰ سال ثبات مدیریّت داشته است، قطعاً قوام بیش‌تری دارد. این حالت در مورد معلّم هم صادق است. اگر مدیریّت ثبات داشته باشد، طبیعتاً معلّمان هم می‌شوند مدیران رده‌ی دوم و میانی مدرسه؛ چون معلّم، مدیر کلاس خود است و معلّمان به یک‌معنا، مدیران میانی کارند. (ر.ک: ۸۱-۸۳)

در ادامه، می‌توان از شاخص‌های دیگری نام برد که غنای فرهنگ‌مدرسه‌داری و پرباری این مصاحبه را آشکار می‌سازد:

- ایجاد علاقه به تعلیم و تربیت در فضای مدرسه (ر.ک: ۶۶)؛
- القای بی‌ارزشی دنیا (ر.ک: ۳۴-۳۵)؛
- نگاه جامع به تربیت و سلامت جسم (ر.ک: ۴۲، ۴۶)؛
- ادای بی‌هیاهوی وظیفه (ر.ک: ۳۵-۳۶)؛
- هم‌راه‌ساختن خانواده‌ی معلّمان با مدرسه (ر.ک: ۴۴)؛
- پرهیز از تغییرات جهشی در مدرسه (ر.ک: ۵۲-۵۳)؛
- جدّیّت و سخت‌گیری در انتخاب معلّم (ر.ک: ۵۹)؛
- ترجیح کیفیّت بر کمّیّت (ر.ک: ۶۱)؛
- شخصیّت‌دادن به فارغ‌التّحصیلان (ر.ک: ۳۱)؛
- توجّه به مسائل عاطفی معلّمان و کارمندان (ر.ک: ۱۰۹، ۱۱۳-۱۱۴، ۱۳۱)؛
- از آنِ خود دانستن کار در نگاه معلّمان (ر.ک: ۱۳۳-۱۳۵)؛
- واقع‌نگری و عمل‌گرایی (ر.ک: ۱۱۱)؛
- اقناع معلّمان در چرایی مخالفت با برخی طرح‌ها (ر.ک: ۱۱۲-۱۱۳)؛
- استحکام در کار و اثرگذاری ماندگار (ر.ک: ۲۴۴-۲۴۶)؛
- نهراسیدن از تنهایی در راه درست (ر.ک: ۳۶).

دیبوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

اقدام مؤسّسه‌ی متن برای مستندسازی این‌تجربه‌ی تاریخی، ستودنی است؛ کاری که امکان دست‌رسی مدیران و معلّمان مدارس را به این‌تجربه‌ها فراهم می‌سازد. امید است که با استمرار آن، این‌فرصت بیش از گذشته فراهم شود و با طرح و نقد آن در مجامع علمی و دانشگاهی، گامی در تکوین و تکامل و تحقّق تعلیم و تربیت اسلامی و بومی برداشته شود! خداوند از تمامی کسانی که در این‌راه گام نهاده‌اند، به‌شایستگی بپذیرد و به احسن وجه پاداش دهد!

عبدالرّضا سبحانی[1]

زمستان ۱۳۹۸

دینوک
فروشگاه تخصّصی کتب دینی

۱. عبدالرّضا سبحانی متولّد ۱۳۳۳ دانش‌آموخته‌ی مدیریّت آموزش عالی و عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی، معلّمی در روستاهای مشهد و اراک، مدرّسی مراکز تربیت‌معلّم، مسئولیّت دانشگاه فرهنگیان استان تهران و تأسیس دفتر مطالعات و آموزش نیروی انسانی دانشگاه آزاد را در کارنامه‌ی خود دارد. نظریّه‌ی «ستا» در توانمندسازی منابع انسانی سازمان‌ها از اوست.

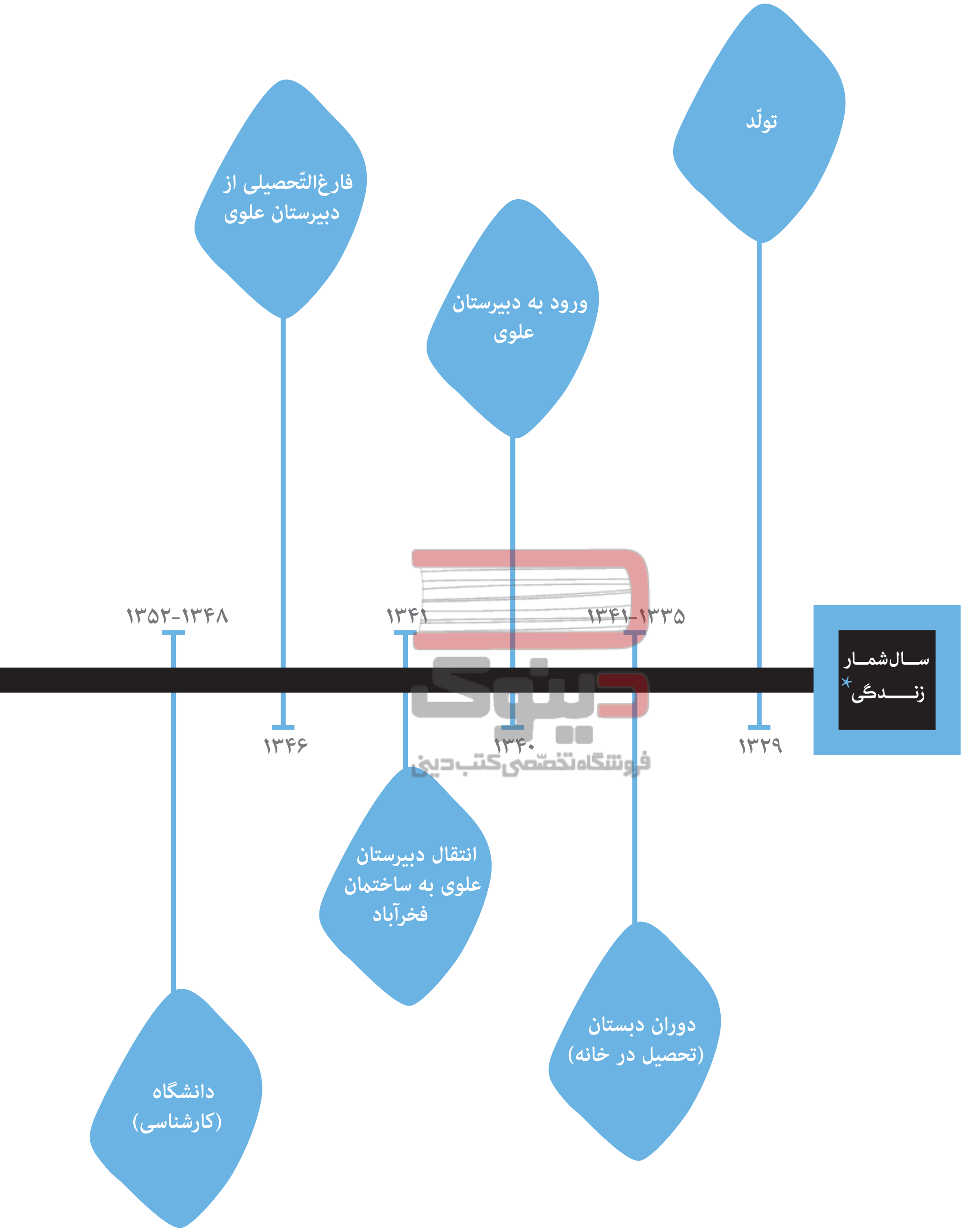

دینوک
فروشگاه تخصصی کتاب دینی

*تاریخ‌های این کتاب، شمسی است. در غیراین صورت، قمری یا میلادی بودن آن ذکرشده است.

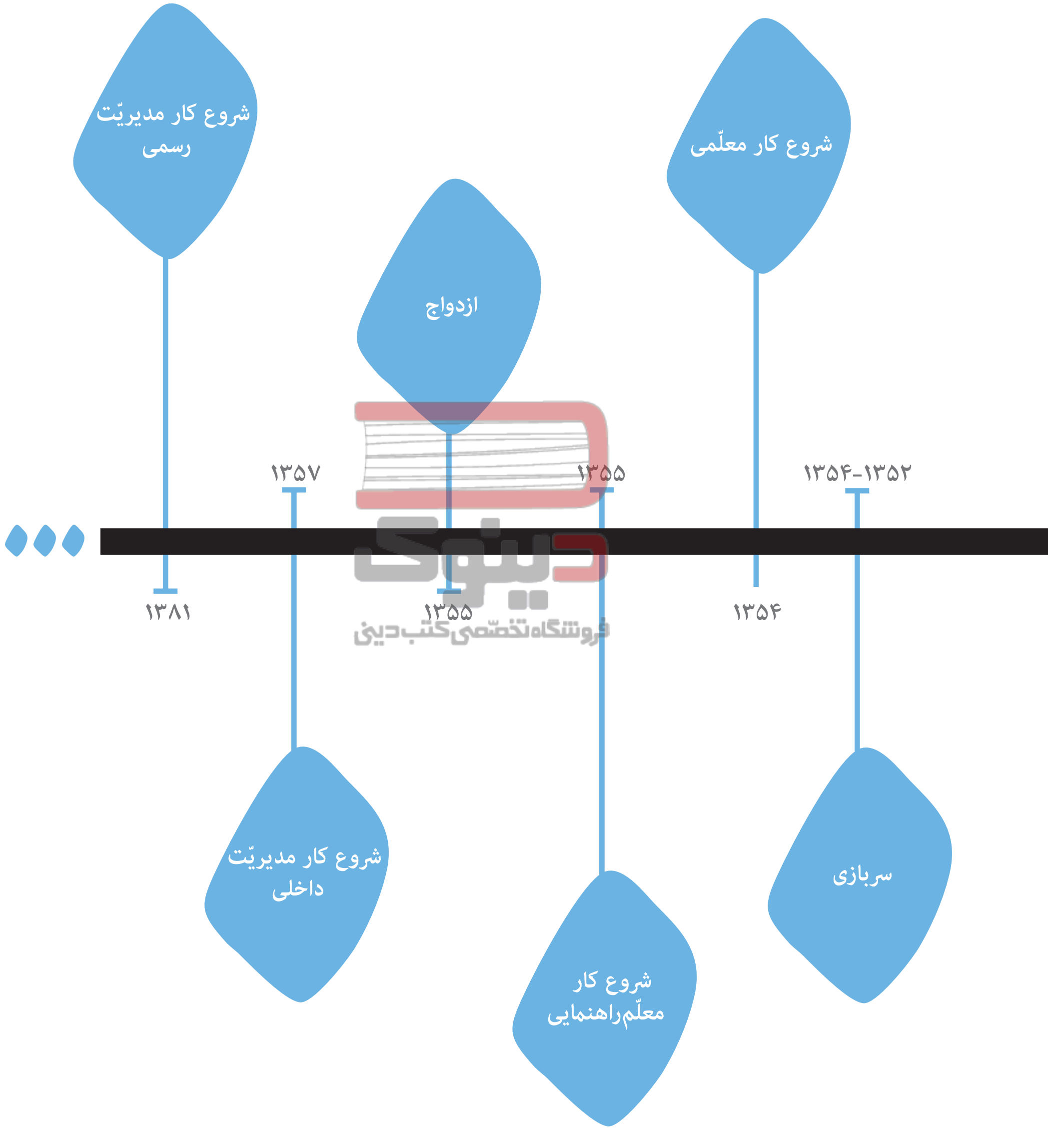
۱۳۵۲-۱۳۵۴
سربازی
شروع کار معلّمی
۱۳۵۴
۱۳۵۵
شروع کار
معلّم‌راهنمایی
ازدواج
۱۳۵۵
۱۳۵۷
شروع کار مدیریّت
داخلی
شروع کار مدیریّت
رسمی
۱۳۸۱

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

مدیر در یک نگاه

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

۱ مدیر در یک نگاه

از دوران کودکی شروع کنیم و ببینیم این دوران، چه نقشی در شکل‌گیری شخصیّت شما داشته است؛ که اگر آن اتّفاقات در خانواده نمی‌افتاد، شما این‌مسیر را نمی‌آمدید و در کار مدرسه و مدیریّت مشغول نمی‌شدید.

بنده متولّد ۱۳۲۹/۶/۱۹ ام. زمانی که مرحوم پدر (آقای علّامه[۱]) برای تحصیل علوم دینی به قم آمده بود، من به دنیا آمدم. حدود پنج‌سال اوّل

۱. مرحوم حاج شیخ علی‌اصغر کرباسچیان (علّامه) (۱۲۹۳-۱۳۸۲) پس از طیّ تحصیلات حوزوی در تهران و قم (۱۳۱۹-۱۳۳۴) و بهره‌بردن از محضر بزرگانی هم‌چون آیت‌الله بروجردی و علّامه سیّد محمّدحسین طباطبائی، با هدف تأسیس یک‌مدرسه‌ی نمونه‌ی مذهبی با رویکردی نوین، به تهران آمد (۱۳۳۴). تدوین رساله‌ی عملیّه‌ی فارسی (توضیح المسائل) از کارهای آن‌عالم روشن‌اندیش است. وی با تأثیرپذیری از رهنمودهای استادان برجسته‌ی خود (به‌ویژه مربّیان اخلاقی) و با حمایت تعدادی از روحانیان و بازاریان متدیّن در سال ۱۳۳۵، دبیرستان علوی را بنیان نهاد و تا پایان عمر، به تربیت دینی فرزندان این‌آب و خاک همّت گماشت. برای آگاهی بیش‌تر درباره‌ی زندگانی و آثار این‌شخصیّت، ر.ک: <allamekarbaschian.com>.

زندگی‌ام را در قم بودم. تقریباً چهار یا پنج‌ساله بودم که به تهران آمدیم و ماندگار شدیم. با توجّه به شرایط مدارسِ آن‌موقع، مرحوم آقای علّامه ترجیح داد که من در خانه درس بخوانم؛ هم معلّم خصوصی می‌گرفت و هم گاهی ایشان یا مادرم به من درس می‌دادند. تقریباً کلاس اوّل تا چهارم را پیش مادرم خواندم. مقداری از فارسی را -که کلیله و دمنه و گلستان بود- خود آقای علّامه زحمت می‌کشید و درس می‌داد. از حدود چهارم یا پنجم دبستان، دیگر در خانه نبودم و معمولاً با آقای علّامه به مدرسه می‌آمدم و آن‌جا معلّم خصوصی به من درس می‌داد. ششم دبستان را نیز به‌صورت متفرّقه امتحان دادم و گواهی کلاس ششم را گرفتم.

درس‌های دبستان را در منزل، پیش پدر و مادر خواندم و از دبیرستان، به علوی آمدم.

از کلاس هفتم، به دبیرستان علوی آمدم که در محلّ فعلی دبستان علوی شماره‌ی ۱ بود. فارغ‌التّحصیل دوره‌ی ششم علوی‌ام و با دوستانی مانند آقای

دکتر علی‌رضا رحیمیان[1]، آقای محسن کاشانی‌وحید[2]، آقای حسین جلایی‌فر و آقای حمید نیکخواه‌آزاد[3] هم‌دوره بودیم. در طول مدّت دبستان و دبیرستان، مرحوم آقای علّامه بسیار آهسته و آرام و به‌صورتی که ما متوجّه نشویم، عشق و علاقه‌ی کارِ تدریس را در ما زنده و ما را به معلّمی تحریک و تشویق می‌کرد.

آقای علّامه عشق به معلّمی را در ما زنده کرد و اکنون، خوش حالم که در این سال‌ها... از کار مدرسه دور نشده‌ام.

یادم است سال اوّلی که دانشگاه شیراز قبول شدم، امکان رفتن به رشته‌ی پزشکی برای من وجود داشت؛ امّا با توصیه‌هایی که آقای علّامه به ما کرده بود، من نرفتم. مسئول آموزش دانشگاه گفت: شما نمره‌ی رشته‌ی پزشکی را آورده‌ای. می‌خواهی بروی رشته‌ی پزشکی؟ گفتم: نه؛ اصلاً به پزشکی علاقه ندارم. الآن هم که حدود چهل سال از آن موقع می‌گذرد، احساس می‌کنم که چه خوب شد پزشکی نرفتم. الآن از این‌که رشته‌ی پزشکی نرفتم، ناراحت نیستم؛ بلکه خوش‌حالم. این هم به‌دلیل علاقه‌ای است که به کارم دارم و در مجموع، می‌بینم که توصیه‌ها و راهنمایی‌های ایشان مفید بوده است.

دبیرستان تمام شد و به دانشگاه رفتم و بعد از دانشگاه هم، سربازی.

دینوک فروشگاه تخصصی کتب دینی

۱. علی‌رضا رحیمیان (متولّد ۱۳۲۸) فارغ‌التّحصیل دوره‌ی ۶ مدرسه‌ی علوی، دارای دکتری عرفان اسلامی و تألیفاتی در این‌زمینه است. وی سالیان فراوانی به تدریس ریاضیّات و دینی و نیز کار معلّم‌راهنمایی اشتغال داشته و اکنون از مشاوران ارشد مدرسه است. برای آشنایی بیش‌تر با او، ر.ک: **روایت علی‌رضا رحیمیان از معلّم‌راهنما در مکتب تربیتی دواستاد**؛ سیّد عبدالحمید ابطحی و دیگران؛ تهران: نشر بهشت، ۱۳۹۵.

۲. محسن کاشانی‌وحید (متولّد ۱۳۲۷ در تهران) فارغ‌التّحصیل دوره‌ی ۶ مدرسه‌ی علوی است. وی هم‌زمان با تحصیل در رشته‌ی زیست‌شناسی در دانشگاه تهران، هم‌کاری با دبستان علوی شماره‌ی ۱ را آغاز کرد. پس از آن، به معلّمی در دبستان و دبیرستان نیکان پرداخت و از سال ۱۳۶۰ تا کنون، مدیریّت دبیرستان نیکان را به عهده دارد. او بعدها به تحصیل در مقطع کارشناسی‌ارشد و دکتری رشته‌ی مدیریّت آموزشی همّت گماشت. برای آشنایی بیش‌تر با او، ر.ک: **گفت‌وگو با استاد محسن کاشانی‌وحید**؛ سیّد عبدالحمید ابطحی و دیگران؛ تهران: نشر بهشت، دوم، ۱۳۹۵.

۳. حمید نیکخواه‌آزاد (متولّد ۱۳۲۷) فارغ‌التّحصیل دوره‌ی ۶ مدرسه‌ی علوی است و اکنون، معاونت دبستان نیکان را بر عهده دارد.

امکان ادامه‌ی تحصیل در مقطع فوق‌لیسانس برای من مهیّا بود؛ ولی نرفتم؛ به‌دلیل این‌که می‌خواستم به سربازی بروم تا وزارت علوم ما را از نظام وظیفه بگیرد و از آن‌طریق، به دانشگاه بروم که هم سربازی انجام شود و هم فوق‌لیسانس بگیرم؛ امّا میان سازمان نظام وظیفه و وزارت علوم اختلافی پیش آمد و دستور رسید که این‌کار دیگر امکان ندارد. نظام وظیفه به وزارت علوم می‌گفت: شما به ما بگویید چندنفر لیسانس شیمی می‌خواهید؛ ما برایتان می‌فرستیم. وزارت علوم هم می‌گفت: نه؛ من فقط این‌افراد را می‌خواهم؛ چون در دوره‌ی لیسانس با آن‌ها کار کرده‌ام و تأییدشان می‌کنم. خلاصه... اختلاف طولانی شد و ما مجبور شدیم برویم سربازی.

در طول سربازی هم بعدازظهرها که آزاد بودم، می‌آمدم مدرسه و از همین‌جا کار مدرسه‌ای من شروع شد. آن‌موقع، معلّم علوم دوره‌ی راهنمایی بودم. بعد از سربازی هم معلّم شیمی اوّل و دوم نظری شدم و بعد از یکی‌دوسال... معلّم‌راهنمایی[1] را در دبیرستان شروع کردم.

دیبوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

زمانی که شما دانشجو بودید، آقای علّامه نامه‌هایی برای شما می‌نوشته که منتشر هم شده است.[2] به هرحال، عدّه‌ای هستند که می‌گویند: وقتی فضای دانشگاهی را دیدیم، مصمّم‌تر شدیم که برگردیم و در مدرسه کار کنیم. شما چه تجربه‌ای در این‌زمینه دارید؟

تلقّی من از دانشگاه این بود که بروم آن‌جا، مسلّح شوم و برگردم تا خدمتی

---

۱. «معلّم‌راهنما» کسی است که مسائل مربوط به دانش‌آموزان یک‌پایه‌ی تحصیلی، اعمّ از آموزشی، پرورشی، تربیتی، اخلاقی و... را پی‌گیری و هدایت می‌کند. این‌نقش در برخی مدارس وجود دارد. برای مطالعه‌ی دقیق‌تر در این‌موضوع، ر.ک: **روایت علی‌رضا رحیمیان از معلّم‌راهنما در مکتب تربیتی دواستاد**؛ سیّد عبدالحمید ابطحی و دیگران؛ تهران: نشر بهشت، ۱۳۹۵.

۲. ر.ک: **رسائل استاد: نامه‌های استاد علّامه کرباسچیان**؛ مرکز تدوین و نشر آثار علّامه کرباسچیان؛ تهران: آفاق، ۱۳۸۲ (جلد اوّل) و ۱۳۸۵ (جلد دوم).

انجام دهم. این‌روحیّه را داشتم که هرجا هستم، بی‌کار نباشم و خدمت‌گزار باشم. نگاهم به دانشگاه این بود که از آن‌فضا بهره‌ای ببرم تا فردا برای جامعه‌ی شیعه مفید باشم و بتوانم از آن استفاده کنم. این‌نگاه خیلی در صحبت‌های آقای روزبه[1] و آقای علّامه موج می‌زد. تذکّر این‌دوبزرگوار همیشه این بود که **شما جان‌داری نیستید که چندروزی به دنیا می‌آید و دانه‌ای می‌خورد و تولید مثل می‌کند؛ این هدف نهایی نیست.** این‌نکات هم در نامه‌ها و تلفن‌ها و هم در صحبت‌های خصوصی ایشان بود که **جامعه‌ی شیعه به عدّه‌ای آدم باسواد نیاز دارد. هرکدام از شما باید یک مُصلح باشید! جامعه‌ی شیعه به شما نیاز دارد. باید تلاش کنید تا به قلّه‌های علم و اخلاق برسید!** در این‌مسیر، بعضی توانستند به قلّه‌های علمی، اخلاقی و... برسند؛ بعضی هم نرسیدند.

یکی از آموزه‌های آقای علّامه و روزبه این بود که باید به قلّه‌های علم و دانش و اخلاق برسیم تا به جامعه خدمت کنیم و مصلح باشیم. من هم با همین‌نگاه به دانشگاه رفتم. امروز... باید این‌نگاه در دانش‌آموزان تقویت شود تا هدفمند به دانشگاه بروند.

امروز، این‌جنبه در دانش‌آموزان ما باید تقویت شود. باید تلاش کنیم تا این‌روحیّه کم‌رنگ نشود و تقویت گردد. اگر کسی با این‌روحیّه به دانشگاه برود، از محیط رنگ نمی‌گیرد. من خیلی هدفمند به دانشگاه رفتم. طبعاً محیط دانشگاهِ آن‌زمان هم با وضع امروز بسیار متفاوت بود. ما در خوابگاه دانشگاه، استخر مختلط داشتیم. از خوابگاه که بیرون می‌آمدیم، از کنار

دیبوک
فروشگاه تخصصی کتاب دین

---

۱. استاد رضا روزبه (۱۳۰۰-۱۳۵۲) در زنجان به دنیا آمد و در کنار تحصیل، دروس حوزوی را نیز تا سطوح عالی خواند. مدّتی در دبستان توفیق زنجان و دبیرستان تخت جمشید تهران به تدریس پرداخت. او رشته‌ی فیزیک و علوم تربیتی را در دانشگاه تهران تا مقطع کارشناسی‌ارشد ادامه داد. در رشته‌ی فیزیک، به‌عنوان دانشجو و محقّق برجسته‌ی فیزیک شناخته شد؛ امّا با وجود پیشنهادهای مکرّر برای احراز کرسی دانشگاه و نیز اعزام به خارج از کشور برای ادامه‌ی تحصیل در دوره‌ی دکتری، حضور در مدرسه‌ی علوی را ترجیح داد. وی به همراه مرحوم علّامه کرباسچیان، دبیرستان علوی را تأسیس کرد و اوّلین‌مدیر این‌مدرسه شد. وی در معارف اسلامی و ادبیّات عرب و تفسیر قرآن، مطالعات وسیعی داشت. کتاب **عربی آسان** تألیف مشترک او و شهید سیّد کاظم موسوی است. برای آگاهی بیش‌تر، ر.ک: **فیض گل**؛ علی مدرّسی؛ ویراستار: حسن طارمی‌راد؛ تهران: آفاق، دوم، ۱۳۸۴.

این استخر مختلط رد می‌شدیم تا به دانشگاه برسیم. دانشگاه‌ها چنین وضعی داشت. در زمان جاهلیّت، اگر عربی که طواف خانه‌ی خدا می‌کرد، یک پیراهن داشت، آن را درمی‌آورد و بدون پوشش طواف می‌کرد.[1] پیامبر اکرم ﷺ در چنین فضا و با چنین مردمی روبه‌رو بودند. اوضاع دانشگاه در زمان ما، از دوران جاهلیّت کم نداشت. در زمانی که در محیط دانشگاه، استخر مختلط وجود داشت، شاگردان مرحوم علّامه از آن محیط، سالم بیرون آمدند.

اوضاع اخلاقی دانشگاه در زمان ما بسیار نامطلوب بود؛ امّا شاگردان آقای علّامه از آن محیط سالم بیرون آمدند. امروز نیز نباید از وضعیّت نابسامان جامعه ترسید و ناامید شد؛ باید بیش‌تر و سخت‌تر تلاش کرد.

اکنون بعضی از افراد، دست‌ها را بالا برده‌اند و می‌گویند: فضای فکری و اخلاقی دانشگاه‌ها چنین و چنان است و دیگر نمی‌شود کاری کرد. خاطرم هست که یک‌بار خدمت آقای علّامه رسیدیم و از وضعیّت جامعه و خانواده‌ها و سختی کار و کم‌رنگ شدن آموزه‌های تربیتی و... گفتیم. صحبتمان کمی رنگ گلایه و خستگی و استیصال داشت. همه را که گفتیم، آقای علّامه گفت: **عزیزجون، اگه واقعاً وضعیّت این‌طوری است که شما می‌گویید، پس باید بیش‌تر و سخت‌تر کار کنیم. جونم، وظیفه‌ی ما بیش‌تر شده پس!**

یکی از مسائلی که در مدرسه مشهود بود، شخصیّتی بود که به فارغ‌التّحصیلان می‌دادند و القای این‌مسئله که «تو یک‌تنه باید در مقابل همه‌ی کفر و فساد بایستی!» ممکن بود من احساس کنم که نمی‌توانم بایستم؛ ولی چنین القا می‌شد. اوضاع مانند صدر اسلام بود که از یک قبیله، یک‌نفر مسلمان می‌شد و می‌رفت یک‌تنه اسلام را در محیط خودش ابلاغ می‌کرد. در آن‌زمان نیز یکی از فارغ‌التّحصیلان که برای ادامه‌ی تحصیل به نیویورک رفته بود، در فرودگاه دید نمازش دارد قضا می‌شود. همان‌جا سجّاده را پهن کرد و به نماز ایستاد؛ یا یکی دیگر از فارغ‌التّحصیلان مدرسه وقتی دید

۱. ر.ک: تفسیر القمی ۱: ۲۸۱.

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

استادی سر کلاسِ دانشگاه مطلبی علیه دین می‌گوید، مؤدّبانه ایستاد و جواب داد. فضا از نظر اخلاقی و اعتقادی به‌گونه‌ای بود که باید می‌ایستادیم و حرف حق را می‌زدیم و تلاش می‌کردیم.

در مدرسه باید کاری کنیم تا دانش‌آموزان وضعیّت جامعه را از بالا ببینند و بینش پیدا کنند؛ ولی تحت تأثیرآن قرار نگیرند. باید شأن خود را بالاتر از آن ببینند که خود را گرفتار ناهنجاری‌ها کنند.

مرحوم آقای مزیّنی[۱]، از اعضای هیئت‌مدیره‌ی علوی، اعتقاد داشت: «ما نباید دانش‌آموزان را از داخل تونل رد کنیم تا وارد جامعه شوند. ما باید آنان را از بالای جامعه عبور دهیم. باید کاری کنیم تا وضع جامعه را از بالا ببینند و نگاه جامعی داشته باشند.» ایشان معلّم نبود؛ امّا آدم باسواد و دنیادیده‌ای بود. بسیار خوش‌ذوق و خوش‌فکر و باحافظه بود. سخنرانی که می‌کرد، اغلب خاطره می‌گفت؛ ولی از هرخاطره، هدفی را دنبال می‌کرد.

گاهی پیش می‌آید که وقتی شما فیلم نگاه می‌کنید، کسی با شما صحبت می‌کند. شما پس از چندلحظه، برمی‌گردید و می‌پرسید: «با من بودی؟» چرا؟ چون اساساً توجّهی به او نداشتید. در مدرسه می‌گفتند: باید دست بچّه‌ها را بگیریم و آن‌ها را از بالای جامعه ببریم تا وضعیّت را ببینند ولی به آن توجّه نکنند. اگر بتوانیم این‌حالت را ایجاد کنیم، بسیار خوب است.

اگر یک‌پنج‌تومانی روی زمین افتاده باشد، شأن خودتان را بالاتر از این می‌دانید که خم شوید و آن را بردارید. در مورد مسائل اخلاقی هم باید کاری کرد که جوان شأنش را بالاتر از این بداند که خود را گرفتار یک‌دختر یا اسیر فلان‌فیلم کند. مرحوم علّامه و مرحوم روزبه این را القا می‌کردند که شأن شما از این‌مسائل جاری بالاتر است. در مورد این‌که چه‌قدر در این‌کار موفّق بودند،

۱. مرحوم حسین مزیّنی از اعضای هیئت‌مدیره‌ی جامعه‌ی تعلیمات اسلامی و مدرسه‌ی علوی، در بانک صادرات و وزارت کشاورزی مشغول به‌کار بود. مزیّنی فردی خوش‌حافظه، خوش‌بیان و با اطّلاعات وسیع بود و مدّتی نیز برای طلبه‌هایی که در مدرسه علوی مشغول یادگیری علوم روز بودند، اقتصاد تدریس می‌کرد.

ممکن است کسی آن‌ها را ۸۰ درصد موفّق بداند و دیگری ۳۰ درصد؛ امّا یکی از راه‌کارهایی که داشتند، همین بود که شخصیّت بچّه‌ها را بالا ببرند.

مرحوم علّامه و روزبه دوراندیشی خاصّی داشتند. یادم است آقای روزبه تمام ماه رمضان سال ۴۳، غیر از جمعه‌ها و روزهای تعطیل، به‌طور مفصّل به موضوع معراج پرداخت؛ چون آن‌زمان تفکّرات مادّیگری زیاد شده بود و به معراج پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله ایراد می‌گرفتند. همان‌زمان یادم است یکی از دوستان دانشگاهی می‌گفت: در دبیرستانی که تحصیل می‌کردیم، یک‌دبیر ریاضی داشتیم که خیلی‌خوب درس می‌داد. یک‌روز یکی از دانش‌آموزان را پای تخته‌ی کلاس آورد تا مسئله‌ای را حل کند. بعد به او گفت: یک‌پایت را بالا ببر. او هم پایش را بالا برد. بعد گفت: پای دیگرت را هم بالا ببر. او آن‌پایش را زمین گذاشت و پای دیگرش را بالا برد. دبیر ریاضی گفت: نه؛ هردو را با هم بالا ببر! دانش‌آموز گفت: نمی‌شود! بعد دبیر گفت: «به همین‌دلیل، این‌که می‌گویند پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله به معراج رفته، دروغ است.» دوست من می‌گفت: بعد از آن‌ماجرا، از میان ۴۵ دانش‌آموزِ نمازخوان، تنها چهارنفر نمازخوان باقی ماندند.[1]

چون تفکّرات مادّی رایج شده بود، مرحوم روزبه یک‌ماه این‌کلاس را گذاشته بود و با دلیل علمی ثابت می‌کرد که معراج امکان‌پذیر است و اشکالات رایج را پاسخ می‌گفت. سال ۵۵ هم که اوج فعّالیّت مارکسیست‌ها بود، کلاس‌هایی گذاشته بود تا به اشکالات آن‌ها جواب دهد؛ نه این‌که مستقیم بگوید: «مارکسیسم این را می‌گوید و این جواب آن است»؛ به روش غیرمستقیم مسائل را روشن می‌کرد.

۱. این‌گونه‌مغالطه‌ها برای آسیب‌زدن به عقاید جوانان همواره مطرح بوده است. با این‌مغالطه حتّی می‌توان پرواز پرنده و هواپیما را هم انکار کرد. ابزار یا واسطه‌ی پرواز یا عروج را نمی‌توان با تکیه بر ناتوانی انسان عادی در غلبه بر جاذبه، نفی کرد و غلط پنداشت.

دیبوک فروشگاه تخصصی کتاب دینی

بنیان‌گذاران مدرسه، هم به فکر انحرافات فکری بچّه‌ها بودند و هم آینده‌نگری داشتند؛ نیازهای آینده‌ی جامعه را خوب تشخیص دادند و مطابق آن عمل کردند.

به هرحال، آن‌ها آینده را خوب می‌دیدند. به قول کسی، ۵۰ سال پیش این‌ها آمدند و فکر کردند که ۵۰ سال بعد، جامعه‌ی اسلامی چه چیزی کم دارد و چه نیازی دارد. به فکرشان رسید که مدرسه تأسیس کنند و به آدم‌سازی بپردازند. حالا شما باید فکر کنید ۵۰ سال دیگر، جامعه چه چیزی احتیاج دارد. شاید نیاز آن‌موقع، دیگر مدرسه ساختن نباشد. وقتی رعد و برق می‌شود، حدس می‌زنیم که یک‌ربع دیگر باران می‌آید و می‌رویم پناه می‌گیریم. هنر آقای علّامه و آقای روزبه این بود که رعد و برق‌های جامعه را می‌دیدند و برای آینده فکر می‌کردند. وقتی مدرسه دایر کردند که کم‌ترکسی به فکر تربیت دانش‌آموز بود.

در زمینه‌ی اعتقادی هم همین‌گونه بود. رصد می‌کردند که کجا امکان نفوذ است و همان‌جا جلویش را می‌گرفتند. روی همان‌مسائل تمرکز می‌کردند تا حل شود. شاه‌کلیدهایی به دانش‌آموزان می‌دادند که صدقفل را باز می‌کرد. یکی ازآن‌ها **بی‌اعتنایی به مسائل مادّی** بود. اگربتوانیم فرزندانمان را نسبت به مسائل مادّی بی‌اعتنا بار بیاوریم، خیلی راحت‌تر می‌توانیم با او کارکنیم. اگر به یک‌پزشک بگویید: الآن وظیفه‌ات این است که بروی در فلان‌شهر کشاورزی کنی که سود چندانی هم ندارد، می‌گوید: ابداً نمی‌روم! من پزشکم و باید مطب بزنم و چه‌قدر درامد داشته باشم. آن‌ها این‌مسائل را برای بچّه‌ها حل می‌کردند. وقتی برای کسی مسائل مادّی ارزش نداشت، برایش فرقی ندارد که تصمیم بگیرد پزشک جرّاح یا فیلسوف یا فقیه شود؛ مهم این است که بتواند خدمتی کند. در این‌صورت است که می‌تواند درست ارزیابی کند. این‌مسئله‌ی بسیار مهمّی است. بی‌اعتنایی به مسائل مادّی و بی‌اعتباری دنیا از شاه‌کلیدهایی است که مدرسه به بچّه‌ها می‌داد. همان‌لباس ساده‌ی

دینوک
فروشگاه تخصصی کتاب دینی

آقای روزبه و تواضع ایشان، بی‌اعتنایی به دنیا را القا می‌کرد.

آقای هاشمی[1] معلّم زبان انگلیسی بود. با یک‌دوچرخه به دبیرستان می‌آمد. این‌حرکت او القا می‌کرد که دنیا ارزش آن‌چنانی ندارد. وقتی دنیا برایتان ارزش نداشت، آن‌وقت می‌توانید خیلی قدم‌ها را بردارید؛ مثلاً وقتی فلان‌فارغ‌التّحصیل برای کارمدرسه‌داری سه‌سال به شهری دورافتاده می‌رود، از این‌بابت است؛ با آن‌شرایط بدِ آن‌جا که وقتی باد می‌آمد، خاک داخل خانه را می‌گرفت. آن‌زمان، پنجره‌های دوجداره هم نبود. اگرمسائل دنیایی برایش ارزش داشت، می‌رفت دانشگاه شریف درس می‌داد یا از مهندسی‌اش استفاده می‌کرد. آن‌ها در مدرسه، روی این‌آموزه‌ها با دانش‌آموزان کار می‌کردند؛ کلیدهای اصلی را می‌دادند. توجّه به عمق کار و اهتمام به کارهای اصولی بود؛ به کارهای ظاهری بها نمی‌دادند.

آقای روزبه وقتی در مراسم احیای شب‌های قدر صحبت می‌کرد، می‌گفت که مذاکره‌ی علمی ارجح است برآن‌مراسم. وقتی ایشان **عربی آسان** را می‌نوشت، تشییع جنازه‌ی یکی از آشنایان بوده است. ایشان می‌گوید: «تشییع جنازه را دیگران انجام می‌دهند. ما الآن باید بنشینیم این‌کار را تمام کنیم. این مهم‌تراست.» این‌روحیّه‌ی منطقی و عاقلانه مهمّ است؛ نه این‌که از موضع عاطفی بگوییم: همه می‌روند تشییع جنازه؛ پس ما هم برویم. روحیّه‌ی پرکاری آقای روزبه و تلاش و ساده‌زیستی ایشان بسیار مهمّ است.

آقای علّامه چندماه درکلاس اخلاق، روی این‌جمله‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام

1. مستر هاشمی شخصی پاکستانی و دل‌باخته‌ی اسلام و از شیعیان سرباخته‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و در مبارزات گاندی با او هم‌کاری داشت. از نظر ظاهر هم مانند گاندی، لاغر و استخوانی بود. وی از آکسفورد دکتری ادبیّات انگلیسی داشت. هم‌زمان با تدریس در مدرسه، در بازار پیش تجّار کار می‌کرد و مکاتبات تجاری آن‌ها را با کشورهای اروپایی و آمریکایی ترجمه می‌کرد.

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی

مانور می‌داد: «لاتَسْتَوحِشوا فِي طَريقِ الهُدىٰ لِقِلَّةِ أَهْلِهِ.»[۱] می‌فرمود: فردا می‌خواهید بروید زن بگیرید، نگران نباشید! مثال می‌زد که فلان‌جوان می‌خواسته ازدواج کند، یک‌دختر پول‌دار بوده و یکی فقیر امّا متدیّن. او این‌دخترفقیررا انتخاب کرده و زندگی خوبی پیدا کرده است؛ یا آن‌دانشجویی را مثال می‌زد که در فرودگاه نیویورک ایستاد و نماز خواند. این‌ها را می‌گفت و تشجیع می‌کرد که می‌شود در مقابل استادِ مخالف دین، ایستاد و بدون توهین و بی‌احترامی، پاسخ او را داد.

با توجّه به تولّد شما در سال ۱۳۲۹ و تأسیس دبیرستان علوی در سال ۱۳۳۵، شاید از جریان تأسیس مدرسه خاطره‌ای نداشته باشید؛ امّا از سختی‌های کار و بازتاب فعّالیّت‌های مرحوم علّامه در منزل چه خاطراتی در ذهن دارید؟

یکی از ویژگی‌های مرحوم علّامه این بود که از سختی‌های کارشان در منزل هیچ نمی‌گفت. به تعبیرخودش، می‌گفت: **وقتی من به خانه می‌آیم، فرض را بر این می‌گذارم که باید با تمام قوا به شاگرد خصوصی‌ام درس بدهم.** لذا مشکلات اداری را به خانه منتقل نمی‌کرد؛ امّا سختی‌های کار را تا حدّی یادم مانده است.

آن‌موقع، تقریباً هفته‌ای پنج‌روز، ما مسیر دِه تا سه‌راه ونک (میدان فعلی ونک) را پیاده طی می‌کردیم. من آن‌زمان، کلاس نداشتم و هم‌راه آقای علّامه به مدرسه می‌رفتم. بعضی‌روزها ایشان تا حدود ساعت ده، کلاس‌ها را اداره می‌کرد. بعد برای تأمین مسائل مالی به بازار می‌رفت. گاهی سه‌چهاربار از ابتدا تا انتهای بازار برای دیدن و صحبت‌کردن با کسی می‌رفت و برمی‌گشت؛ به‌طوری که گاهی من در عالم کودکی، می‌گفتم: چرا این‌همه از اوّل تا آخر

۱. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۱: در مسیر هدایت از کمی یاران نترسید.

بازار را می‌روید و برمی‌گردید؟! یک بار که می‌روید، همه‌ی کارهایتان را انجام دهید دیگر!

آن‌موقع، تأمین مسائل مالی بسیارسخت بود و اقبال مردم هم به کارهای فرهنگی بسیارکم. امروزه، مردم به مسائل فرهنگی توجّه دارند و کمک می‌کنند؛ امّا آن‌زمان، خیلی کم‌تر کمک می‌کردند. تجربه‌ی موفّقی هم در کارهای فرهنگی وجود نداشت و مردم تلقّی مثبتی از این‌حوزه نداشتند.

این‌کارهای فیزیکی و اجرایی مدرسه را من به یاد دارم. آن‌موقع، محلّ مدرسه در یک‌خانه‌ی قدیمی بود. اداره‌ی مدرسه و تأمین مسائل مالی آن بسیارسخت بود. زحماتی را که برای خرید مکان مدرسه کشیده می‌شد، نمی‌فهمیدم؛ ولی یادم می‌آید که آقای علّامه با مالک زمین ساعت‌ها، حتّی تا ۱۱-۱۲ شب، صحبت می‌کرد. به هرحال، منش ایشان این بود که مسائل کاری را به خانه منتقل نکند و مسائل خانه را نیز در محیط کار دخالت ندهد.

منش آقای علّامه این بود که مسائل کار را در خانه و مسائل خانه را در محیط کار وارد نکند. در محیط خانه، از سختی کار چیزی نمی‌گفت؛ ولی من می‌دیدم که چه سختی‌هایی را برای اداره و تأمین مالی مدرسه تحمّل می‌کند.

البتّه روش ایشان این نبود که با من حرف نزند؛ مثلاً وقتی از ده ونک پیاده می‌آمدیم، صحبت می‌کرد. یک‌سری مسائل را به زبانی که من متوجّه شوم، به‌نحوی می‌گفت. یادم است که ایشان در مدّت زمانی که اتوبوس از میدان ونک تا پارک شهر می‌رفت، می‌گفت: کتاب فارسی‌ات را باز کن بخوان و از وقتت استفاده کن! در این‌فاصله، با من فارسی کار می‌کرد.

ایشان اغلب اوقات، مسائل را با پی‌گیری و به‌نحوی آرام... بازگو می‌کرد تا در ذهن طرف جا بیفتد. در کلاس‌های اخلاق، ایشان یک‌موضوع را چندین‌بار از زوایای مختلف طرح می‌کرد یا یک‌حدیث را هفت‌هشت‌بار به شکل‌های مختلف بیان می‌کرد تا برای بچّه‌ها جا بیفتد و ماندگار شود.

دینوک فروشگاه تخصصی کتب دینی

همیشه شخصیّت آقای علّامه از جنبه‌ی معلّمی مطرح شده است. در صحبت‌های شما هم باز بر همین جنبه‌ی معلّمی تأکید شد. اگر بخواهیم ایشان را از دید یک پدر ببینیم، چه نکاتی به ذهن شما می‌رسد؟

می‌توان گفت: رنگ غالب زندگی ایشان معلّمی است. یک روز جمعه، با هم به حمّام رفتیم. در آن‌جا، غسل‌کردن را به من یاد داد یا یک بار دیگر در حمّام، کسی سرش را در خزینه با سِدر شسته بود و بخشی از آب خزینه کثیف شده بود. من گفتم: چه‌قدر آب خزینه کثیف است! ایشان همان‌جا موضع معلّمی خود را نشان داد و به من گفت: می‌توانی قسمت پر لیوان را هم ببینی. چرا آن قسمت از آب را که تمیز است، نمی‌بینی یا نمی‌گویی چه‌قدر آبش گرم است؟!

در این مواقع، معمولاً هر پدری می‌گوید: خودت را زودتر آب بکش تا برویم! امّا ایشان از این فرصت‌ها استفاده می‌کرد و یک نکته‌ی تربیتی می‌گفت. اگر سر سفره با دست چپ غذا می‌خوردیم، از دید معلّمی می‌گفت: بابا جان! با دست چپ غذا خوردن مکروه است؛ با دست راست بخور!

ایشان در نقش پدری، فقط به فکر تأمین نان و آب و مسکن و پوشاک نبود؛ همّت و رنگ زندگی ایشان، صبغه‌ی معلّمی داشت. ایشان از هر زمینه و اتّفاقی که پیش می‌آمد، جنبه‌ی تربیتی‌اش را استفاده می‌کرد. یک بار سفر رفته بودیم. داماد ما رفت خیار خرید. آن‌زمان‌ها مثل الآن همه‌ی میوه‌ها چهارفصل نبود. فروردین‌ماه بود و خیار نوبرآمده بود و گران هم بود. ایشان وقتی آن‌ها را دید، خیلی ناراحت شد. گفت: نمی‌خوریم! اعتراض کرد که: چرا خریدید؟! لزومی ندارد حتماً خیار بخوریم. از جنبه‌ی تربیتی برخورد کرد که خیار خوردن امر واجبی نیست و وقتی این‌قدر گران است، نباید خورد. شاید پدرهای دیگر وقتی با این‌مسئله روبرو می‌شوند، می‌گویند: چه خیار خوبی!

رفتار آقای علّامه طوری بود که معلّمی رنگ غالب زندگی ایشان بود و تلقّی من از «پدر» همان نقش معلّمی شده است. ایشان از هر اتّفاقی که پیش می‌آمد، جنبه‌ی تربیتی و آموزشی‌اش را می‌دید و از آن فرصت استفاده می‌کرد.

خوش‌حال هم می‌شوند؛ امّا ایشان در عین حال که عاطفه‌ی پدری داشت و علاقه‌اش را حس می‌کردیم، وجه تعقّل و معلّمی بر همه‌ی رفتار و حالاتشان غالب بود. لذا ناراحت شد و خیار را نخورد. رفتار ایشان طوری بود که تلقّی من از نقش پدر، همان‌نقش معلّمی شده است.

الآن کسی که می‌خواهد راه ایشان را برود، باید مجموعه‌ی رفتار ایشان را مدّ نظر قرار دهد. نمی‌شود آن‌بخشِ کاری و معلّمی را اجرا کند و بخش خانوادگی را -که کم‌تربیان شده- رها کند. در این‌صورت، با مشکل روبه‌رو می‌شود و نمی‌تواند خانواده را همراه و راضی نگه‌دارد. زاویه‌ی جالبی را بازکردید. ما هم می‌خواهیم وارد همین جزئیّات شویم. ایشان وقتی در خانه بود، چه می‌کرد؟

ایشان مراعات سنّ و سال مخاطبش را می‌کرد. اگر ما دوست داشتیم مسافرت برویم، ایشان هم با ما به سفر می‌آمد. در حالی که آن‌زمان، نزدیک شصت‌سال داشت و کارشان زیاد بود، با ما -که جوان بودیم- همراه می‌شد؛ هرچند در مسافرت هم برنامه‌ی شخصی مطالعه، ورزش، پیاده‌روی و استراحت خود را داشت که همان‌ها هم برای ما درس‌آموز بود. روی هدرندادن وقت بسیار تأکید داشت. گاهی اگر وقت اضافی داشتیم، می‌گفت: الآن نیم‌ساعت وقت داری؛ بنشین قرآن بخوان و از وقتت استفاده کن!

ما معمولاً گاهی که خسته‌ایم و به خانه می‌آییم، می‌نشینیم تلویزیون نگاه می‌کنیم یا روزنامه می‌خوانیم یا با خانواده مشغول گفت‌وگو می‌شویم. ایشان از همین‌وقت‌های اندک هم استفاده می‌کرد و موضوعی را مطرح می‌کرد؛ مثلاً سر سفره، از زیان‌های پرخوری می‌گفت یا درباره‌ی کوچک و بزرگ بودن لقمه، آداب سفره و... صحبت می‌کرد. رفتار ایشان همواره رنگ معلّمی داشت؛ امّا این‌طور نبود که زمانی را در خانه، به مسائل تربیتی و آموزشی اختصاص بدهد؛ بلکه از هرفرصت کوتاهی استفاده می‌کرد تا

دیبوک
فروشگاه تخصصی کتاب دیجی

موضوعات مختلف را آموزش دهد؛ از ناخن گرفتن و تمیزکردن آن گرفته... تا مسائل دیگر.

برای نمونه، یادم می‌آید حدوداً ده‌ساله بودم. یک‌روز که مادرم خواب بود، یک‌دبّه‌ی فلزّی برداشته بودم و دنبال ماهی‌های حوض می‌کردم تا آن‌ها را بگیرم. بعد ایشان مرا صدا کرد و داستان گاو قوم بنی‌اسرائیل را برای من گفت که جوانی به‌خاطر این‌که پدرش را از خواب بیدار نکند، حاضر نشد گاوشان را بفروشد.[۱] بعد گفت: مادر شما هم خواب است و سر و صدای ماهی گرفتنِ شما، او را بیدار می‌کند. در چنین‌مواردی، ممکن است برخی‌پدرها بگویند: «بچّه است و دارد بازی می‌کند دیگر» یا مستقیماً بگویند: «صدا نکن! مادرت خواب است.» امّا ایشان به جای این‌کار، با ذکر داستان گاو بنی‌اسرائیل، یادآور شد که رعایت احترام پدر و مادر این‌مقدار اهمّیّت دارد؛ یعنی مسئله‌ی احترام به پدر و مادر را جدا از مسائل زندگی طرح نمی‌کرد؛ متناسب با اتّفاقی که پیش آمده بود، آن را بیان می‌کرد و برخوردشان جنبه‌ی معلّمی و آموزشی داشت.

یک‌بار دیگر، خانوادگی به سفر رفته بودیم. ناهار را خورده بودیم و دونوع میوه (سیب و انگور) هم در ماشین هم‌راه داشتیم. یکی از برادرها –که حدود شش‌سالش بود– اصرار کرد از تمشک‌هایی که کنار جادّه می‌فروختند، بخریم. پدر گفت: ما الآن میوه خورده‌ایم؛ دیگر لزومی ندارد بخریم. آدم نباید بنده‌ی شکمش باشد! ایشان ضمن امر و نهی، دلیل و حکمت آن را هم توضیح می‌داد.

گاهی در خانه میهمان داشتیم و بچّه‌ها یا نوه‌ها سر و صدا می کردند. ایشان می‌گفت: **طبیعی است. بچّه‌اند و باید سر و صدا بکنند.** به هرحال،

۱. ر.ک: تفسیر القمی ۱: ۴۹.

دینوک
فروشگاه تخصصی کتب دینی